بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 31/01/92

جلسه 869

سند حدیث رفع در کتاب نوادر.

این حدیث در نوادر منسوب به احمد بن محمد بن عیسی اشعری است که صاحب وسائل نقل می کند، سند حدیث به این نحو است: احمد بن محمد بن عیسی فی نوادره عن اسمعیل الجعفی عن ابی عبدالله علیه السلام وضع عن امتی ست خصال... وما لا یعلمون.

آقای خوئی در محاضرات فرموده سند حدیث ست خصال قابل تصحیح است، چون اسمعیل جعفی ثقه است وصاحب وسائل هم به سند صحیح نقل می کند از کتاب نوادر، ومتاب نوادر هم به سند صحیح به صاحب وسائل رسیده است چون در آخر وسائل می گوید که ما یکی از کتبی که نقل می کنیم کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی است وطریق معتبری برای آن ذکر می کند.

 ولی بعد خود ایشان در دوره لاحقه که چاپ نشده فرموده این سند هم ضعیف است چون این اسمعیل جعفی مردد است بین سه نفر: اسمعیل بن جابر، اسمعیل بن عبدالرحمن واسمعیل بن عبدالخالق، وتوثیق همه اینها ثابت نیست، علاوه بر اینکه شبهه این است که احمد بن محمد بن عیسی نتواند بلاواسطه از اصحاب امام صادق علیه السلام حدیث نقل کند.

ما ملخص وجوهی که گفته شده او یمکن ان یقال فی تصحیح هذه السند نقل می کنیم تا بعد ببینیم اشکالش چیست:

 اما اسمعیل علی ای حال ثقه است، اگر اسمعیل بن جابر باشد ثقه است چون از مشایخ صفوان است، علاوه شیخ در رجال می گوید اسمعیل بن جابر الخثعمی ثقة ممدوح له اصول رواها عنه صفوان، واین اسمعیل بن جابر خثعمی همان اسمعیل بن جابر جعفی است لبعد کونهما اثنین در حالیکه در هیچ کتاب رجالی دو اسمعیل بن جابر ذکر نکرده اند ولو در بعضی تعبیر به خثعمی آمده ودر بعضی جعفی، علاوه نجاشی می گوید راوی کتای اسمعیل بن جابر جعفی صفوان است وشیخ می گوید راوی کتاب اسمعیل بن جابر خثعمی صفوان است، اینها همه مؤید نفی تعدد است، حالا یا تصحیف همدیگرند (کما فی آخر کشف الاثام که آخرش کتاب خطی به صورت میکرو چاپ شدع آن عربی قدیم است که خیلی از الفاظ شبیه هم است) یا ممکن است دو لقب باشد برای یک نفر، یا لقب انتسابی به قوم بعید وقریب بوده است، فاسماعیل بن جابر ثقة.

اما اسمعیل بن عبدالرحمن را نجاشی می گوید کان وجها فی اصحابنا، واین قول نجاشی که در رجال راجع به عالمی می گوید کان وجها مرادش وثاقت واعتبار ومعنویت اوست نه ثروتمند بودن وقدرتمند بودن او هرچند بی دین باشد( ضابط بودنش را هم اگر مراد حواس پرتی است که با اصل عقلائی ثابت می کنیم که اگر شخص متدینی بود که احتیاط کار هم هست واگر مراد این استکه فهمش را ندارد یا کم دقت است این با وثاقتش نمی سازد ).

اسمعیل بن عبدالخالق را هم که نجاشی صریحا گفته ثقه است.

دو اشکال دیگر راجع به این سند مطرح شده که باید جواب بدهیم:

اشکال اول: طبقه احمد بن محمد بن عیسی صاحب نوادر به اصحاب امام صادق علیه السلام نمی خورد تا از آنها بلاواسطه حدیث نقل کند با اینکه او جزء معاصرین امام هادی علیه السلام بوده وبعد از غیبت هم زنده بوده است.

در تعلیقه بحوث جواب داده اند که: چه اشکال دارد که احمد بن محمد بن عیسی به طور جزم بگوید روی اسمعیل بن جابر عن ابی عبدالله علیه السلام وما احتمال می دهیم که احمد بن محمد بن عیسی با مقدمات حسی فهمید که اسمعیل از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، چون مقدمات حسیه که مختص به دیدن با چشم یا دیدن با گوش از یک شخص نیست، ( کما فی زماننا هذا بالنسبة الی الاخبار عن احوال الشیخ الاعظم)، احتمال می دهیم که کتاب اسمعیل جعفی نزد احمد بن محمد بن عیسی بوده است و این کتاب کتاب اسمعیل به نحو مستفیض به احمد بن محمد رسیده باشد، شبیه آنچه که اقای خوئی در توثیقات شیخ ونجاشی فرمود که ما احتمال می دهیم که بواسطة کابر عن کابر وثقة عن ثقة به شیخ طوسی رسیده است وثاقت افرادی که قرنها با شیخ فاصله زمانی داشته اند واین اصالة الحس جاری می شود.

اقول: اولا نقض می شود به ایشان وآقای خوئی به جزمیات صدوق که این دو بزرگوار قبول ندارند،

ثانیا: کما قال السید الصدر که عقلاء فرق می گذارند یک وقت احتمال عرفی می دهندکه این نقل مستفیض باشد اما یک وقت احتمال استفاضه داده نمی شود بلکه فقط احتمال این است که بواسطة ثقة عن ثقة به دست او رسیده است، اگر به طریق متواتر یا مستفیض رسیده باشد به آن نقل حسی می گویند، چون حس مختص به چشم که نیست بلکه علم از خبر متواتر را هم حسی می گویند کما یقال بالنسبة الی مزار علی بن ابیطالب فی مزار شریف که به این نقل حدسی یا اجتهادی نمی گویند بلکه می گویند نقل حسی، آنوقت احتمال مستفیض بودن در نقلهای شیخ طوسی یا نجاشی هست چون کتاب رجالی حدود 100 یا 150 کتاب نزد او بوده است وکذلک عند النجاشی کتاب زیاد بوده است ولذا احتمال مستفیض بودن داده می شود، ولی در جزمیات صدوق این احتمال نیست که همه اش مستند به نقل مستفیض باشد مخصوصا با سندهایی که جاهای دیگر نقل کرده که گاهی مرسله ویا مجهول است لذا انسان علم اجمالی پیدا می کند که اسنادهای جزمی صدوق ناشی از خبر مستفیض نباشند ویا لااقل احتمال اعتماد او به خبر مستفیض ضعیف می شود وفوقش می شود بواسطة ثقة عن ثقة وکابر عن کابر که دیگر جای اصالة الحس نخواهد بود.

اقول: انصافا این تفصیل خالی از وجه نیست وقریب به ذهن است کبرویا، اما مشکل ما صغروی است، که در این احتمالها احراز نکرده ایم بناء عقلاء را بر اصالة الحس، شخص گاهی ذو شؤون است هم اعتماد بر حس می کند وهم اعتماد بر حدس می کند هم اعتماد می کند به نقل ثقه وهم نقل مستفیض وهم نقل غیر ثقه ومی گوید من وثوق شخصی یا نوعی پیدا می کنم، قدماء اینجور بوده اند مثلا قدما فتوا می دهند بر اساس مرسله جمیل عن رجل یا عن بعض اصحابنا، لذا شأنشان این نبوده که به خبر مستفیض اعتماد کنند تا در جایی که احتمال خلافش را بدهیم بگوئیم با شأن آنها سازگار نیست وبه تعبیر دیگر خلاف ظاهر حالشان نیست اعتماد بر غیر حس چگونه اصالة الحس جاری کنیم؟ نخیر این درست نیست کما یظهر بالمراجعة، واحمد بن محمد بن عیسی چون شأنش بوده که به غیر مستفیض اعتماد کند خیلی بعید است که همه کتابش مستند باشد به نقلهای مستفیض، لذا در موارد شک اصالة الحس جاری نمی شود.

اشکال دوم: گفته می شود که این سندهای نوادر مشتمل بر تعلیق است کما راجعنا، آنوقت قبل از این حدیث رفع اینجور نقل کرده: احمد بن محمد بن عیسی عن فضالة عن سیف بن عمیرة عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبدالله علیه السلام، در روایت بعد گفته عن اسمعیل الجعفی این می شود تعلیق سند چون واسطه ذکر شده در روایت قبل واین بوده که: احمد بن محمد بن عیسی عن فضالة عن سیف بن عمیرة عن اسمعیل الجعفی، سیف بن عمیره حدیث قبل را از ابوبکر الحضرمی نقل کرد واین حدیث را از اسمعیل جعفی.

اقول: این وجه دوم صرف احتمال است ما قرینه ای بر تعلیق در این سند پیدا نکردیم، مخصوصا که می گوید عن اسمعیل الجعفی( حال اگر بگوید روی اسمعیل الجعفی احتمال هست یا به نحو تعلیق سند یا یه نحو بدء سند به صورت جزمی باشد) اما عن اسمعیل الجعفی از کجا معلوم که مرسل نیست ومسند است این مثل این می ماند که صدوق بگوید عن الصادق علیه السلام که ظهوری در اسناد جزمی ندارد کما اینکه ظهوری در تعلیق سند هم ندارد.

اشکال سوم: اصلا این کتاب نوادر کتاب احمد بن محمد بن عیسی نیست بلکه کتاب حسین بن سعید است منتهی احمد بن محمد بن عیسی راوی کتاب حسین بن سعید است کما ذکر فی اول الکتاب که گفته احمد بن محمد بن عیسی عن حسین بن سعید، واین مشایخ کتاب مشایخ حسین بن سعید هستند مثل فضالة،

ان قلت اگر کتاب مال حسین بن یعید است پس چرا در وسط کتاب نوادر گفته عن حسین بن سعید واسم مؤلف کتاب را که وسط کتاب تکرار نمی کنند این معلوم می شود که راوی است نه مؤلف؟

قلت: در کافی هم همینجور است با اینکه کتاب کافی مسلم مال کلینی است مکرر آمده عن محمد بن یعقوب الکلینی، چون آن زمان چاپ به این معنا که نبوده بلکه استنساخ بوده است کتاب حسین بن سعید را احمد بن محمد بن عیسی بر می داشته وگاهی هم در ضمن کتاب اسم حسین را تکرار می کرده اند واین باعث اشتباه می شده که گمان می کرده اند کتاب مال حسین بن سعید نیست، اخیرا کتابی را چاپ کرده اند می گوید نگاه کردم دیدم متن درر است به اسم این آقا چاپ کرده اند بعد دیدم آن آقا نسخه درر را استنساخ کرده بوده ودر کتابخانه اش بوده است وبعد از فوتش به اسم او چاپ کرده اند، لذا این می شود نوادر حسین بن سعید که راوی اش احمد بن محمد بن عیسی بوده وبه این قول علامه مجلسی تمایل دارد کما ذکر فی البحار ج1ص16، وحسین بن سعید اهوازی یقینا می توانسته از اصحاب امام صادق علیه السلام بلا واسطه نقل کند چون از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است. هذا بالنسبة الی اشکال الاول که پس واسطه محذوفه نداریم.

اشکال دوم: این نسخه ای از نوادر که دست صاحب وسائل بوده چه اعتباری دارد؟ صاحب وسائل اول کتاب نوادر نوشته: "يروي المصنف عن الحسين بن سعيد وعن مشائخه أيضا فانهما شريكان في المشائخ ويروي أيضا عن أبيه كثيرا، وهو ينافي ظن من ظن انه من كتب الحسين بن سعيد اذ ليس له فيه رواية أصلا" حالا این مهم نیست این اشاره به اشکال علامه مجلسی است بعد گفته: واعلم اني قد وجدت لهذا الكتاب نسختين صحيحتين عليهما آثار الصحة والاعتماد، ثم اني تتبعت ما فيه من الأحاديث فوجدت أكثرها منقولة في الكتب الاربعة وامثالها من الكتب المشهورة المتواترة والباقي قد روي في الكتب المعتمدة ما يوافق مضمونه فلاوجه للتوقف فيه، (وقد رايت احاديث كثيرة نقلها الشيخ والشهيد وابن طاووس والحميري والطبرسي وغيرهم في مصنفاتهم من نوادر احمد بن محمد بن عيسى وتلك الأحاديث موجودة هنا،) وبالجملة القرائن على اعتباره كثيرة وليس فيه ما ينكر ولاما يخالف الأحاديث المروية في الكتب الاربعة ونحوها والله اعلم"، آخر کتاب نوادر هم صاحب وسائل اینگونه به خط خودش نوشته که: "هذا ما وجدناه من كتاب نوادر احمد بن محمد بن عيسى -قدّس سرّه- في نسخة معتبرة نفع الله بها قوبل بنسختين صحيحتين عليهما خطوط جماعة من الفضلاء "، خوب این سند حسی نیست وصاحب وسائل اشتباه کرده است، وآنهم نسخه ای که در آن هست: ونروي عن بعض آبائنا انه قال اذا صمت فليصم سمعک.... اینکه فقه الرضا است وبعض مطالب فقه الرضا در آن آمده است، معنا ندارد که احمد بن محمد بن عیسی بگوید عن بعض آبائنا انه قال اذا صمت فلیصم.

فلا یعتمد علی هذه السند لکن لا یبعد الاعتماد علی سند رفع عن امتی تسعة فالاقوی تمامیة سند حدیث الرفع بصیغته المخصوصة وهی رفع عن امتی تسعة. یبقی الکلام فی دلالته.